

الحمد لله رب العالمين



سرشناسه: ناسخ ترک، عباس، قرن ۱۱ ق.

عنوان و نام پدیدآور: تیغ و پرنیان: رزم‌نامه مولای عاشقان در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان

مشخصات نشر: تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری: ۶۷۸ ص.

شابک: 978-600-220-229-1

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبای مختصر

یادداشت: فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: <http://opac.nlai.ir> قابل دسترسی است.

شناسه افزوده: امامی، صابر، ۱۳۴۱-، گردآورنده

شناسه افزوده: ایران. مجلس شورای اسلامی، کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۴۸۳۷۸

تیغ و پرنیان

رزم‌نامهٔ مولای عاشقان

در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان

سروده:

عباس ناسخ

به سعی صابر

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی

تهران - ۱۳۹۴



تیغ و پرنیان

(در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان)

سروده: عباس ناسخ ترک (سده ۱۱ ق)

به سعی: دکتر صابر امامی (عضو هیأت علمی دانشگاه هنر)

حروفچین و صفحه‌آرا: فاطمه بوجار

شماره انتشار: ۴۲۲

ناظر چاپ: نیکی آتویی‌زاده

چاپ اول: ۱۳۹۴

شمارگان: ۵۰۰

بها: ۲۵۰۰۰۰ ریال

شابک: 978-600-220-229-1

تمامی حقوق چاپ و نشر این اثر در انحصار کتابخانه،
موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی است.

انتشارات و توزیع:

میدان بهارستان، خیابان مجاهدین اسلام، نبش کوچه آجانلو،
ساختمان پلیس + ۱۰؛ تلفن: ۶۶۵۴۸۱۴۶ و ۸-۶۶۵۴۸۱۴۷

نشانی سایت اینترنتی: WWW.ical.ir

نشانی پست الکترونیکی: Pajooheshlib@yahoo.com

به نام صورت آرای معانی

این اثر با عنوان تیغ و پرنیان، برگزیده‌ای است از حماسه 'سنگ شیمی' با عنوان دلیل الجنان که در سال ۱۳۹۱ از سوی کتابخانه مجلس شورای اسلامی منتشر شده است. عباس ناسخ (شاعر دوره 'صفوی') در این حماسه، علاوه بر نعت پیامبر (ص) و مقببت امام علی (ع)، واقعات جنگهای جل، صفین و نهروان را با استناد به منابع تاریخ اسلام به نظم درآورده و منظره‌هایی از عقاید، رشادت‌ها و شهادت‌های شیعیان را به تصویر کشیده است. محور روایت‌های دلیل الجنان، مظلومیت، عدالت، رشادت و شهادت مولای متقیان، امام علی (ع) است و ناظم، حربانه‌ای که می‌یابد، به مقببت ایشان می‌پردازد، و در واقع، باید گفت که دلیل الجنان، مقببت‌نامه 'طلوی' است.

برگزیده 'دلیل الجنان' به اهتمام محقق ارجمند جناب آقای دکتر امامی فراهم آمده، و ایشان با حذف روایات نحیف، توصیفات تکراری، مطالعه 'این حماسه' بلند را برای جوانان و مخاطبان عامه، آسانتر و امروزی‌تر کرده است.

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد

مجلس شورای اسلامی



مقدمه

کتاب حاضر که با نام «تیغ و پرنیان» در دستان شماست، برگزیده‌ای از کتاب «دلیل الجنان...» است که زندگی و جنگ‌های امام علی (ع) را با حوصله و عشق و علاقه‌ای فراوان توصیف می‌کند. قبل از خواندن متن تیغ و پرنیان، بدون شک شناختی مفصل و به دقت از مأخذ اصلی آن بایسته است، بدین منظور اینجانب عین مقدمه کتاب اصلی را تقدیم خواننده عزیز می‌کنم و در انتها خواهم گفت که چگونه این برگزیده پرداخته شده است.

کتاب دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصّفين والنهروان چگونه کتابی است؟ بدون شک باید گفت کتاب، دایرةالمعارفی از عقاید و جان‌فشانی‌های تشیع است، برگه‌هایی نادر از گوشه‌های تاریک تاریخ خاورمیانه و بیشتر ایران در آغاز شکل‌گیری حکومت و دولت اسلامی است. سی سالی که بعد از پیامبر، با خلفای سه‌گانه و پنج سال حکومت امام علی کامل می‌شود.

کتاب با کشته شدن خلیفه سوم و هجوم مردم به خانه امام علی برای بیعت با او شروع می‌شود. اکنون ما، بوسیله کتاب‌ها و نوشته‌ها، و عموم مردم، بوسیله رسانه‌ها و فیلم‌ها، اطلاعات ریز و مفصلی از وقایع پنج سال حکومت مولا را در اختیار داریم و به آن واقفیم. ماجراهایی که مارقین، ناکشین و قاسطین بر سر تاریخ و حرکت اجتماعی اسلام آورند.

با توجه به اطلاعات امروز ما از تاریخ پر از رنج و درد پنج سال حکومت مولاست، که یکی از شگفتی‌های کتاب حاضر آشکار می‌شود. به یقین، روایت عبدالفتاح عبدالمقصود، نویسنده مصری از تلاش‌های پنج سال آخر عمر امام علی، با ترجمه دکتر محمدمهدی جعفری در جهان معاصر فرهنگ شیعی ما، به همراه روایت سریالی که تلویزیون جمهوری اسلامی ایران با پژوهش جمعی از نویسندگان و پژوهشگران و کارگردانی استاد میر باقری از زندگی امام ارائه داد، نقش به‌سزایی در ذهنیت و آگاهی و نگاه مردم از آن پنج سال سرنوشت‌ساز دارد، شگفتی اینجاست که کتاب حاضر در آغاز و انجام، در شروع و فراز و فرودها، به‌طور دقیق در کنار این هر دو اثر قرار می‌گیرد، انگار که نویسنده، سراینده و ناظم آن، هم‌اکنون حضور دارد و سخن را با سلیقه خواننده امروز می‌آغازد و پیش می‌برد. بی‌شک از دلایل این ویژگی شگرف، یکی هم، پیشرو بودن، انتخاب زاویه دید بلند و شایسته و هنرمندانه ناظم در نگاه و اجرای روایت، و قدرت قابل تقدیر او در تدوین و چگونگی روایت است.

اینکه می‌گویم «دلیل الجنان» دایرةالمعارفی است از صفحات نادر، به خاطر فلاش‌بک‌ها و فلاش‌فوردها و اپیزودهایی است که ناظم - که من دوست دارم او را شاعر و نویسنده و ناظم بنامم - به کمک آنها، از ارائه ساده و گاهی خسته‌کننده روایت در محور زمان کنار می‌رود تا بتواند ماجرا را با تکیه بر سخنان رسول‌الله (ص) و عوامل گذشته، ریشه‌یابی و تحلیل کند و گاهی ادامه این رفتارها را، که در آینده ماجراهایی چون ماجراهای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را به دنبال دارد، با اشاره به زمینه‌ها و ریشه‌ها و آغازگاه‌ها، نشان بدهد.

از بهترین بخش‌های اینگونه سخن مربوط به مقاومت‌های جابه‌جای ایران و ایرانیان در برابر سرداران و فرستادگان و حاکمان عرب در استان‌های گوناگون ایران است که ناخودآگاه و به دقت تصویر شده است، صفحات مفصلی که گزارش‌های گذرای آنها در دو قرن سکوت استاد زرین‌کوب ملاحظه می‌شود.

کتاب طبق معمول سنت کتاب‌نویسی فارسی، با توحید و نعت خداوند آغاز می‌شود. آنگاه شاعر با گریز به خطاهایی که از انسان معمولاً سر می‌زند - گناهان - و طلب بخشش از خداوند متعال، به پیامبر و امام علی (ع) متوسل می‌شود.

با یاد پیامبر، به عنوان بهترین دلیل نبوت، سخن از معراج پیش می‌آید و اینکه خداوند در شب معراج با صدای امام علی (ع) با پیامبر سخن گفته است، و اینکه علی درب خانه رحمت خداست و امت باید از چنین دری به این خانه وارد شوند، و اینکه نور علی و پیامبر یکیست. به طور کلی سخن از مدح امام علی - که محتوای اکثر بیت‌هاست - ترجمه‌هایی است از حدیث‌های پیامبر و ائمه و تفسیر آیه‌هایی درباره امام علی، و این موارد، فراوان در متن یافت می‌شود.

به یقین، شاعر عاشق و شیفته نام علی (ع) است و به هر بهانه‌ای دوست دارد از داستان خارج شود و چند بیتی در مدح امام به حجم کتابش بیفزاید، جالب اینجاست که مدح پیامبر چنان به مدح امام علی آغشته می‌شود که ناظم سرانجام پس از بیان پنجاه بیت در بزرگواری و شایستگی‌های امام، نجات خود را در روز قیامت از امام می‌خواهد:

ز هر راه امیدگام تویی به روز قیامت پناهم تویی

(ص ۱۷ دلیل الجنان...)

روزی، دوستان ناظم، به هنگام سخن از صفین و جمل، او را به نظم این مطالب تشویق می‌کنند، ناظم با فروتنی، و هراس از اینکه نتواند حق سخن را ادا بکند، سرباز می‌زند، یکی از دوستان که به گفته صاحب اثر جوان نیز می‌باشد، در پیشنهاد خود اصرار می‌ورزد، و در جواب هراس بی دلیل ناظم می‌گوید:

تو را هست اگر از خرد آگهی نگر دیده دریا ز گوهر تهی

خصوصاً به مدح شه اولیا که بوده‌ست دریای بی انتها

سرانجام شمع شوق در دل شاعر شلعه‌ور می‌شود و او تصمیم می‌گیرد اول، ماجراهای جمل، بعد صفین و بعد قصه نهر روان را به نظم درآورد. او برای اتمام کار از

خداوند عمر می‌خواهد، و خداوند نیز این لطف را در حق او کامل می‌کند. ابیات پایانی کتاب که شاعر در آن به شکرو سپاس الهی دست می‌یازد، از این بابت قابل توجه است و در همین مقدمه به آنها اشاره خواهد شد.

داستان با جمع شدن مردم از اقصی نقاط بلاد اسلامی در شهر مدینه، و اعتراض آنها به ستم‌های خلیفه سوم آغاز می‌شود. عثمان به قتل می‌رسد و مردم با امام بیعت می‌کنند. اولین سخنرانی امام در هجوم مردم به خانه‌اش برای بیعت، دقیق به نظم در می‌آید. امام با اشاره به بدعت‌هایی که گذاشته شده است، و با اشاره به اینکه من به نص کتاب الهی و سنت پیامبر عمل و حکم خواهم راند، از مردم می‌خواهد تا در مسجد جمع شوند تا امر بیعت، به دور از هیجان‌های خردسوز اجتماعی با آرامش و دقت در جایگاه اجتماع مسلمین و محل قانون و عهد و پیمان و احکام الهی انجام بگیرد.

به هنگام بیعت، سخن از دست شل طلحه - به عنوان اولین دستی که به سوی امام دراز می‌شود و دستی است معیوب - می‌رود و اطرافیان و حاضران حساس آن را به فال بد می‌گیرند که متأسفانه در ادامه پیمان‌شکنی طلحه و ماجرای جنگ جمل، این فال بد را تأیید می‌کند.

اولین کرامت امام و اولین حرکت عدالت علوی، با شوری عاشقانه تصویر می‌شود. ذخیره موجود در بیت‌المال سیصد هزار دینار است، امام فرموده است به هر نفر سه دینار داده شود. بی آنکه در این فرمان، اشراف و مقامات و صاحبان امتیازهای شکل گرفته بوسیله سه خلیفه قبلی را در نظر بگیرد. امام از کارگر ساده تا کشاورز و باغدار و صاحبان مقام کشوری و لشکری را به یک چشم دیده است. دوستان امام نگران این تقسیم‌اند، اما جمعیت صد هزار نفر است و به طور دقیق فرمان ظریف عدالت بر دل می‌نشیند، به هر کس سه دینار رسیده است اما بیش خواهان - آنان که به هر دلیلی خود را برتر از دیگران می‌دانند و مستحق‌تر از دیگران برای بلعیدن و تصاحب بیت‌المال - از همین جا، راه خود را با راه علی جدا می‌یابند.

قصد بازنویسی کتاب را ندارم، علاقه‌مندان خود ابیات را بیت به بیت خواهند خواند، و شاهد لحظه به لحظه رنج‌ها، غم‌ها، و شادی‌ها و افتخارات و پنج سال تلاش امام در نشان دادن حکومت آرمانی اسلام خواهند شد.

جنگ جمل با تلاش‌های طلحه و زبیر، در فریب دادن عایشه، برای خون‌خواهی عثمان شروع می‌شود.

خطبه‌های امام، یکی بعد از دیگری به نظم در می‌آیند تا ماجراهای او را از شکستن بت‌ها، بر روی دوش نبی در کعبه، جنگ بدر، احد، خندق، حنین و ... بیان کنند. صدقه دادن انگشتی، داماد پیامبر بودن، جریان غدیر، ماجرای سقیفه، توطئه شورایی که خلیفه دوم برای مهار سرنوشت خلافت درست کرد و ... همه و همه با دقت و تیزبینی راوی بیان می‌شود.

امام، معاویه را عزل می‌کند، با اعتراض خیرخواهانه و مصلحت‌آمیز مغیره ابن شعبه روبرو می‌شود. طلحه و زبیر یکبار در جریان انکار تقسیم مساوی بیت‌المال، جواب دندان‌شکنی از امام، در حالی که در مزرعه مشغول کار و عرق‌ریختن بود، دریافت داشته‌اند: من که خلیفه‌ام، به من نیز سه دینار رسیده است!

اکنون در تمنای امارت بصره و کوفه با ماجرای خاموش کردن شمع‌ها روبرو می‌شوند، ... فعالیت‌های عایشه در مکه، آمدن به سوی مدینه و برگشتن دوباره به مکه، دیدار عایشه با ام سلمه، نهیب مالک اشتر، ... لشکرکشی عایشه به بصره، انتخاب شتر، شتری به نام عسکر، فلاش‌بک ماجرای کتک خوردن همین شتر به دست سلمان، پیش‌بینی پیامبر از ماجرای سرزمینی به نام «خواب» ناله سگان، پشیمانی عایشه ... اصرار طلحه و زبیر در متمایل کردن عایشه به جنگ، سرانجام جنگ جمل آغاز می‌شود و شاعر که شیعه‌ای است با اعتقاد و ایمان قلبی، جابجا از ماجرا استفاده می‌کند تا با استدلال‌ها و بیان کرامات امام و احادیث و تفسیر آیات و اتفاقاتی که به تصویر می‌کشد، حقانیت و مظلومیت امام علی را در برابر دشمنان بی‌انصاف و بی‌اخلاق و زیرک و خودخواه و زیادی طلب، نشان دهد. حیف است از این مثال کوچک صرف‌نظر کنم، یکی از یاران

امام در وسط میدان با زبیر بحث می‌کند، این سه بیت قسمتی از دیالگ‌های آنهاست:

بـخندید ابـواسـود دوئـلی	که چون خون طلب می‌کنی از علی؟
تو [زبیر] با عایشه فتنه انگیزتید	که با تیغ کین خون او ریختید
نه در بصره شد کشته عثمان به زار	که در بصره فتنه کنید آشکار...

(همان، ص ۶۷)

از آنجا که شیعه‌ای است متعصب، حتی در کشته شدن مخالفان امام، دوست دارد اغراق بکند:

بشد کشته از طلحه در کارزار ز مردان جنگی سه باره هزار

(همان، ص ۸۴)

حتی از نگاه او، دشمنان امام، از نظر نژاد و قبیله هم مردوداند:

دگر قیس عیلان و خیل آزد	که بودند از اعراب مردود و بد
بنوعمر و قومی ز خیل تمیم	که بودند از جیش دیو رجیم
هلال و کعیم تمیمی نسب	کز ابلیس بودش کمال حسب...

(همان، ص ۸۴)

... شنیدستم از راویان حدیث که عبدالله بن زبیر خیبت

(همان، ص ۱۱۹)

در نشان دادن توحش و ستم و حرکات ضد انسانی دشمن به هیچ عنوان کم نمی‌گذارد، آنجا که حمله شبانه جملی‌ها به بصره را به تصویر می‌کشد و سخن از گرفتاری افتادن عثمان بن حنیف، فرماندار امام در بصره می‌رود، دشمنان وحشی امامت، موی سر و صورت عثمان بن حنیف را می‌کنند و او با شمایل رقت‌انگیز به پابوس امام در رقه می‌رسد و دل امام به درد می‌آید و می‌گیرد.

اکنون جنگ آغاز شده است و نویسنده و شاعر، فرصت آن را دارد که با قلمی که بتدریج گرم می‌شود، رشادت‌ها و شجاعت‌های سعد بن قیس، عمار یاسر، مالک اشتر،

عدی ابن حاتم، عمر بن حمق، رفاعه ابن شداد، زید بن صوحان، و... را به دقت نقاشی کند. او با وسواس و دقت تمام، یکی یکی یاران و دشمنان امام را شناسایی کرده و از همه آنها در میان ابیات نام برده است، و از این رو خواننده باید به خود زحمت دهد، تا با تغییرات اندکی در موسیقی اسم‌های گوناگون عربی و تلفظ، بیان آنها را با وزن و عروض شعر تطبیق و هماهنگ سازد.

بدون شک از این منظر، کتاب «دلیل الجنان...» اگر نگویم یک دایرةالمعارف، باید بگوییم یک فرهنگ‌نامه‌ای بزرگ است. همه کسانی که در این سه جنگ از هواداران امام تا مخالفان او شرکت کرده‌اند، زخمی و یا کشته و شهید شده‌اند، همه را با قبیله و عنوان و آدرسش نام می‌برد و معرفی می‌کند.

اجازه بدهید از این فراز به شتاب نگذریم. زید بن صوحان از یاران امام در جنگ جمل به میدان می‌رود. دست او قطع می‌شود. در یک فلاش بک عایشه به یاد حدیثی از پیامبر می‌افتد که فرموده بود: «دست زید زودتر از او به بهشت می‌رود.» (همان، ص ۱۵۳) نویسنده با این حدیث، آن هم از قول جبهه مخالف، نه تنها تأکیدی پنهان بر حقانیت امام علی می‌کند و تعریض بر بی‌انصافی مخالفان او در پذیرش حق، مانع از آن نیز می‌شود که قطع شدن دست زید، نشانه‌ای از شجاعت و رشادت دشمن باشد.

شاعر که با دقت جریان را پژوهش کرده است، ماجرا را به تفصیل ادامه می‌دهد، زید زخمی در حالی که یک دستش قطع شده، محمد ابن مقداد و عبدالله بن ربیع را می‌کشد، پس باید گفت این زید و سرباز امام است که با شجاعت نقش قهرمان صحنه را بازی می‌کند، و سرانجام به دست مسلم بن قرطبه شهید می‌شود. در همان لحظه بلافاصله مالک اشتر به میدان می‌شتابد و مسلم را می‌کشد، در کنار همه اینها، نکته جالب، ادامه ماجرا و بهره‌ای است که شاعر از تصویر این صحنه‌ها می‌گیرد، امام (ع) بر بالین زید در حال شهادت حاضر می‌شود و زید حدیثی را از پیامبر و ام سلمه نقل می‌کند که در آن بر حقانیت امام علی (ع) تأکید شده است. (همان، ص ۱۳۵)

با چنین روایی، راوی، هر سه جنگ جمل، صفین و نهروان را با همه فراز و فرودهایش، بی اغراق باید بگویم، با ابیاتی درخور، فاخر و دلکش، به تصویر می‌کشد، بدیهی است در جریان سخن، متن ویژگی‌های خاصی پیدا کرده است که اشاره به آنها خالی از فایده نخواهد بود.

۱. حضور شاهنامه

اولین خصوصیتی که باید از آن سخن گفته شود، حضور شاهنامه در سرتاسر اثر است. به نظر می‌رسد شاعر علاقه خاصی به شاهنامه داشته است، آن را بارها و بارها خوانده بوده، و از جان و دل آغشته به سخن حکیم طوس، بی شک، نام و یاد و عطر شاهنامه در سرتاسر اثر پیچیده است.

اولین موردی که باید به آن اشاره بکنم، شباهت تولد این هر دو حماسه است. همچنانکه شاهنامه با عشق فردوسی و پیشنهاد یک دوست بوجود آمده است و در آفرینش آن سفارش - حمایت دنیایی - هیچ ارباب قدرتی دخالت ندارد، کتاب حاضر نیز بنا به روایت راوی، نتیجه تشویق دوستان و اصرار یکی از آنهاست. (همان، ص ۱۸)

همچنانکه حکیم طوس با مناعت طبع در کنج سرای خویشان، با توکل بر خدا و تکیه بر دارایی رو به کاهش خود، بی منت دیگران به سرایش می‌پردازد، شاعر و ناظم کتاب حاضر نیز بنا به گزارش ویراستار کتاب، با مناعت طبع و بزرگواری به کنج فقر قناعت می‌خزد و دست از سرایش نمی‌کشد، تا اثری حماسی، حداقل از نظر کمی همسنگ شاهنامه نزدیک به بیست و پنج هزار بیت از خود باقی بگذارد.

ردپای شاهنامه در سرتاسر متن به چشم می‌خورد، اما این بدان معنی نیست که شاعر حماسه‌های امام، تحت تأثیر شاهنامه به سخن پردازد. خواننده با انصاف براحتی در می‌یابد که گوینده حاضر خود به اندازه کافی سخن برای گفتن دارد. از آنجا که تحصیل کرده مراکز علمی زمان خود است و بنا به اعتراف صریح ویراستار، در فقه و نجوم و طب

و ادب و فلسفه و تاریخ، یکی از استاد‌های همان مدارس است، بدیهی است خمیرمایه لازم را برای سخن گفتن دارد، اما از آنجا که ذهن و روح او آغشته با شاهنامه است و از آنجایی که شاهنامه و حکیم طوس، پرچمدار اندیشه و سخن و زبان حماسی است، جا به جا بر زبان شاعر حماسه‌های دینی، نام و رنگ و روح شاهنامه جاری می‌شود.

بی‌شک، سخن اندکی عمیق‌تر از این نگاه ظاهری است، باید گفت کاری را که حافظ با کمال قدرت انجام داده است، و اسطوره‌های ایرانی را در کنار سمبل‌ها و نشانه‌های اسلامی نشانده است، و هویت تازه ایرانی را که همان ایران اسلامی است به تصویر کشیده است، در این کتاب، به گونه‌ای دیگر، در زبان حماسه‌سرای دینی ایران زمین می‌بینیم، ایرانی نمی‌تواند رستم خود را فراموش بکند، به ناچار اکنون رستم را در قامت و هیبت امام علی و در حماسه حاضر، بیشتر در قامت مالک اشتر می‌بیند، و با چنین توجیهی است که در سرتاسر کتاب و ماجراها، نامهایی چون رخش، رستم، تهمتن، زال و... پی در پی به چشم می‌خورد. در همان شروع و مقدمه، بیتی اینچنین خودنمایی می‌کند:

وفاداری از زال دنیا مخواه که گر رستمی، افکندت به چاه

(همان، ص ۱۸)

لازم به توضیح نیست که شاعر چقدر با دقت و ظراوت از وجه شبه و معنای لغوی زال و دنیا استفاده کرده است و پایان غم‌انگیز رستم را نشان داده است. در ماجرای کشته شدن خلیفه سوم می‌گوید:

چنین است آیین چرخ کبود که هر کس هر آن چیز کشت، آن درود

(همان، ص ۳۳)

بی‌شک، این مضمون در سرتاسر شعر فارسی تکرار شده است اما ابیاتی از این دست در سرتاسر شاهنامه کم نیست. آنجا که حکیم طوس در مقدمه داستان سیاوس می‌فرماید:

نگر تا چه کاری همان بدروی سخن هرچه گویی همان بشنوی

در جایی با نظر به شاهان ایران می‌گوید:

نظر کن به احوال بهرام گور که از قصر آخر روان شد به گور
ببیندیش از این نیلگون بارگاه که کی بود کاووس زرین کلاه...

در جایی دیگر وقتی گرد و غبار برخاسته در میدان رزم را گزارش می‌دهد، بی‌شک،
یاد فردوسی در ذهن زنده می‌شود:

ز گگرد دلیران میدان کین زمین گشت دریا، هوا شد زمین

سخن در زبان شاعر، لحن و رنگ شاهنامه را می‌گیرد، وقتی او از ماجرای به
پندآموزی و نصیحت می‌رسد:

... از آن رو به جنگ و جدل آوریم کز آن مال ما هم نصیبی بریم
نظر کن به اسلام این قوم دون که رفتند بهر زر از دین برون
چه باطل کنی مایه زندگی که مرگ است پیرایه زندگی
مکن از هوس زندگانی تلف که گردی به تیر ندامت هدف
نه این قدر دارد جهان دنی که با سرور دین کنی دشمنی
علی بود دایم به حکم اله در اقلیم دنیا و دین پادشاه...

(همان، ص ۶۸)

که تاج فریدون به سر بر نهاد؟ که بنشست بر تختگاه قباد؟
ببین تا در آن دم که دم گشت سرد سکندر چه پوشید و دارا چه کرد؟
زدست جهان با چنان دستبرد چه بگرفت سهراب و رستم چه برد؟
چو بشکست اساس تن کسروی به پرویز ماند افسر خسروی
چو شد خاک پرویز همچون غبار فرو شد به پرویز آن روزگار
ز شیرین چه تلخی که فرهاد دید ز شیرویه خسرو چه بیداد دید
[جهان] تندخویست با هر کسی به هر کس کند تندخویی بسی

فرب زمانه مخور زینهار سر خود به چنگال ضیغم مخار
(همان، ص ۳۱۸)

و گاهی همین پند گرفتن و موعظه کردن هایش، بیانی عمیق تر می یابد، مانند پند آموزش با صحنه کشته شدن عایشه به دست معاویه که از معاویه سمبلی می سازد برای حرص و آز:

جهان ای برادر! چو چاهی است تنگ فتاده بر او فرش ها رنگ رنگ
به هر دم معاویه حرص و جاه فکنده بسی غافلان را به چاه...
(همان، ص ۱۶۴)

اکنون ابیات حاضر را مقایسه کنید با همین چند بیت شاهنامه:

به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن فریدون تویی
جهانا چه بدمهر و بدگوهری که خود پرورانی و خود بشکری
... چنینیم یکسر که و مه همه تو خواهی شبان باش و خواهی رمه...
بی شک، عطر و بوی همین فضا و ابیات است در سروده های عباس ترک ناسخ:
چنین است آیین دور زمان نماند کسی در جهان جاودان
ز دریای خون خوار لیل و نهار به غیر از توکل نیایی کنار
شود حرص هم سر ز اندوختن گر آتش شود سیر از سوختن
(همان، ص ۱۳۲)

و در ابیات زیرین که تشویق به اعتلای اخلاق می کند:

سحر شمع آهت چو روشن شود چراغ غنا پرتوافکن شود
روان شد چو اشکت به جوی سحر نهال امیدت بیاید به بر...
و گاهی در ابیاتی از این دست، آشکارا فاش می سازد که چه اندازه از طنین سخن حکیم طوسی، سرشار و سرمست است و لذت می برد:

جهانا! چه خواهی ز آزادگان ز خون‌ریز شاهان و شهزادگان
چنان‌کز تو یکدم دلی نیست شاد تو را نیز هم شادکامی مباد
جهان را به هر لحظه رسمی نوشت که آیین جم نو ز کیخسرو است
قابل توجه این است که مصرع آغاز این فراز سخن، به‌طور دقیق، خطاب و آغازی
است از حکیم طوس با تغییر یک واژه فقط:

جهانا چه خواهی ز پروردگان چه پروردگان، داغ دل‌برندگان
(بعد از کشته شدن سرخه به دست رستم در داستان سیاوش)

لحن همین ابیات مقایسه شود با ابیات زیر از فردوسی در پایان ماجرای فریدون:

بیا تا جهان را به بد نسپریم به‌کوشش همه دست نیکی بریم
نباشد همی نیک و بد پایدار همان‌به‌که نیکی بود یادگار
همان‌گنج دینار و کاخ بلند نخواهد بُدن مر تو را سودمند
فریدون فرخ‌فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود

او در توصیف قهرمانان از واژه تهمتن فراوان سود می‌جوید: «یزید بن قیس تهمتن
توان» (همان، ص ۷۸) از واژه رخش در توصیف غوغای میدان: «خروشیدن رخس و
آوای کوس» (همان، ص ۷۸) همچنین پرچم‌های لشکر امام را به درفش کیانی تشبیه
می‌کند:

ز هر سو علم‌های سرخ و بنفش گشودند همچون کیانی درفش

(همان، ص ۷۹)

و در کشته شدن پهلوانان دشمن، همچنانکه فردوسی در رزم رستم و اشکبوس با
کشته شدن اشکبوس تصریح می‌کند که انگار اصلاً به دنیا نیامده بود، شاعر کتاب حاضر
نیز از تعبیری مشابه با سخن حکیم طوس بهره می‌برد:

... بغلطید در خاک و خون پیکرش نـزایید گفتی مگر مادرش

(همان، ص ۸۷)

و در جایی دیگر باز شبیه به تعبیر فردوسی که از گذشتن تیر از مهره پشت اشکبوس در چشم بر هم زدن یاد می‌کند، شاعر ما نیز می‌سراید:

برون رفت چون تیر از مـثـت او چو تیر اجل جـست از پـشت او

(همان، ص ۱۰۷۶)

و باز در صحنه‌ای دیگر، تصویری مشابه با نبرد رستم و اشکبوس می‌آفریند:

خروشید عاصم به عثمان چو شیر بزد نیزه بر سینه آن شریر
چو زد پا به شبدیز آن شیر نر برآورد از پشت او نیزه سر

(همان، ص ۱۲۰۸)

و چه زیباست تکرار ترکیب با شکوه «نام و ننگ» که از شاهنامه تا حافظ رقم زننده ابیات درخشان ادب فارسی است، این بار از زبان امام علی (ع) در حماسه حاضر تکرار می‌شود:

بفرمود شه کز پی نام و ننگ نشاید مرا پیش‌دستی به جنگ

(همان، ص ۹۸)

و جالب است وقتی می‌بینیم امام علی همچون رستم با صفت تاج‌بخش توصیف می‌شود و بر رخس می‌نشیند:

شهنشاه دین خسرو تاج بخش به جولان به هر سو درآورد درخش

(همان، ص ۱۳۸)

و جالب‌تر از آن توصیف معاویه از امام است با کمک گرفتن از سمبل‌های شاهنامه:

اگر ذوالفقارش ببیند به خواب ز هیبت شود زهره رستم آب

(همان، ص ۳۸۷)

و باز قابل توجه است که امام خود، یارانش را در تحریض به جنگ با صفت «رستم توان» یاد می‌کند:

بفرمود شاه ولایت نشان که ای رزم‌جویان رستم‌توان
و این مالک اشتر است که با جگر تهمت‌نی، وارد میدان رشادت می‌شود:

تہمتن جگر اشتر پره‌نر ز اشتر بینداخت پای دگر
(همان، ص ۱۴۰)

و ابیاتی از اینگونه که بی‌شک انعکاسی است آینه‌وار از ابیات حماسه بشکوه فردوسی:

ز گ‌رد و غبار دلیران کین زمین آسمان، آسمان شد زمین...
و ابیاتی از این دست فراوان می‌توان نمونه آورد.^۱ اجازه بدهید آخرین بیت را در استفاده از یک صنعت بلاغی بیاوریم که فردوسی نیز از آن سود جسته است:
به گ‌رز و سنان و به تیغ و کمند شکست و بخت و برید و فکند
جالب‌تر از همه اقرار صریح شاعر در توجه به اثر سترگ فردوسی بزرگ است و اینکه شباهت اثر خود را به حماسه فردوسی، دلیلی بر تمجید و زیبایی اثر خود می‌داند:

گل نظم‌ش از خار پیراسته چو فردوس فردوسی آراسته
(همان، ص ۱۲۴۰)

همچنانکه ملاحظه می‌شود، حضور شاهنامه به عنوان یک اثر و حماسه ملی در حماسه دینی حاضر، آنچنان پر رنگ و پر عطر و رایحه است که براستی می‌توان آن را

۱. اینجانب در این مورد و موارد دیگر، صدها برگ فیش آماده کرده‌ام و برای اختصار سخن، ناگزیر، از ارائه بسیاری از آنها چشم‌پوشی کردم، امید که در مقالی دیگر و مقامی بهتر، در روشن شدن ابعاد این اثر بشکوه، از آنها استفاده کنم.

نخستین و بارزترین ویژگی حماسه دینی حاضر نامید.

۲. داستان پردازی

یکی دیگر از توانایی‌های شاعر که برایش یک ویژگی می‌سازد، استعداد او در روایت پردازی و قصه سازی است. شامه تیز هنرمندانه اش، به خوبی او را در انتخاب و پردازش موقعیت‌های حساس قصه یاری می‌کند، البته او از همه این موقعیت‌ها و توصیف و بیان آنها، برای اثبات امامت و توانایی مولا و شرح کرامات او سود می‌جوید. اولین نمونه در آغاز یارگیری و بسیج نیروها برای جنگ جمل اتفاق می‌افتد، امام پیش‌بینی می‌کند که تعداد سپاه با نه هزار نفر تمام خواهد شد.

بسیج نیرو تمام می‌شود. ابن عباس سان می‌بیند، تعداد سربازان را می‌شمارند و به عدد هشت هزار و نهصد و نود و نه می‌رسند، درست یک نفر از پیش‌بینی امام کم آمده است، اکنون دوستان نگرانند و دشمنان و منافقان در ته قلب شادمان، آنها از اینکه پیش‌بینی درست از آب درنیامده است و دوستان نگران از اینکه پیش‌گویی امام و بالطبع راست‌گویی امام، زیر سؤال رفته است، همه منتظرند زمان به کندی می‌گذرد. در چنین زمان نفس‌گیری ناگهان:

کیان گشت از گرد شیر ژیان	که برخاست گردی چو زلف بتان
سزد کوه را بشکند گر کمر	که گر سایه گرزش افتد به سر
به کف تیغ کین را علم ساخته	سپر در پس پشت انداخته
سراپا به فولاد آمیخته	فلاخن ز بازو درآویخته

(همان، ص ۷۸)

نویسنده با مهارت تمام، ظاهر مرد جنگی را، آمدنش را، رسیدنش را به امام و تعظیمش در برابر حضرت دوست را به تصویر می‌کشد بی‌آنکه نامی از او ببرد، و بدینگونه زمینه معرفی او را همراه با اشتیاق مخاطب - خواننده متن - در کنار شادی

سربازان و دوستان امام - با تحقق پیش‌گویی - فراهم می‌آورد.
و آنگاه نام او در زمینه‌ای اینچنین همراه با شادی سربازان و احساس مطبوع خواننده
طنین‌انداز می‌شود:

بگفتا مرا نام او یس قرن	نژادم بود از بلاد یمن
کنم با تو بیعت که در کارزار	کنم جان خود در رکابت نثار
شهنشاه فرمود: ای شیر نر!	مرا داده از تو پیمبر خبر
در اسلام عالی مکان بوده‌ای	به اخلاص از شیعیان بوده‌ای
همه کوفیان پیش سلطان دین	نهادند از شوق رو بر زمین
ز اعجاز قول شه پاکزاد	رخ دوستان گشت خندان و شاد
به مدحش گشودند یکسر زبان	نمودند حمد خدای جهان...

(همان، ص ۷۹)

استفاده از صنعت براعت استهلال:

گاهی از صنعت براعت استهلال که یک تکنیک کاملاً ایرانی در قصه‌گویی است و
بی‌شک فردوسی بزرگ استفاده از آن را به کمال رسانده است، سود می‌جوید.
در فصلی از کتاب، مالک باید قلعه‌ای را بگشاید، اکنون که قرار است سخن از فتح
قلعه برود، داستان را با تیغ قلمی می‌آغازد که خود قلعه‌گیر بیان است و قلعه داستان را در
برگرفته است...

به تیغ سخن قلعه گیر بیان گرفته چنین قلعه داستان

تصویر صحنه و ارائه نمایشی معنا:

هنگامی که تردیدهای عمر و عاص را بیان می‌کند، او را در دو راهی راه شام یا راه
عراق، قرار می‌دهد که اگر راه شام را برگزیند به معاویه خواهد رسید و اگر راه عراق را

برگزینند به علی، اما سرانجام تمنای امارت و نعمت‌های بی حساب و کتاب دنیایی فراهم در شام، جاذبه شام را در دل او زیاد می‌کند. بدینگونه شاعر موفق می‌شود با خلق یک صحنه نمایشی، عمرو عاص را همچون یک شخصیت داستانی و یا یک بازیگر نمایشی، در انتخاب راه خود آزاد بگذارد و به تصویر بکشد.

روایت ماجرا از چند زاویه دید:

یکی دیگر از زیبایی‌های نویسندگی و روایت‌پردازی ناظم، وقتی اتفاق می‌افتد که او به خاطر مدارکی که در دست دارد، و در آنها گاهی ماجرای به گونه‌های متفاوت ضبط شده است و او از قبول کردن یکی از آنها باز می‌ماند، ناچار ترجیح می‌دهد همان ماجرا را با تکیه بر گزارش‌های متفاوتی که از تاریخ دارد، چندین بار به شعر و نظم بکشد، (مانند ماجراهای مالک اشتر در ورودش به مصر و اجرای شهادت او).

مثال دیگر، بعد از بیان جنگ مالک با یکی از مخالفان، دوباره همان صحنه را با عنوان «روایت دیگر از کیفیت رزم مالک با نعمان بدگهر...» (همان، ص ۱۰۴۶) با بیانی دیگر به نظم می‌کشد. حتی خود راوی به این ناگزیری خود اعتراف می‌کند:

... بدیدم گروهی ز اخباریان	که ترجیح دادند این داستان
چو دیدم تواریخ دارد خلاف	روایات را هست بس اختلاف
در اخبار و تاریخ اهل بیان	هر آن چیز دیدم نمودم عیان

(همان، ص ۱۰۴۷)

بدین گونه راوی بدون اینکه خود بخواهد، و به کاری که انجام می‌دهد، آگاهی و عهد و اشراف داشته باشد، یک داستان را از چندین زاویه دید روایت می‌کند و جنبه‌های متفاوتی از آن را به تصویر می‌کشد، کاری که بعدها در قرن بیستم بوسیله نویسنده شهیر آمریکایی، فاکنر، برای اولین بار در رمان خشم و هیاهو انجام می‌گیرد.

فاصله‌گذاری‌های زیبایی‌شناسانه‌ی راوی در بیان حوادث:

در پایان باید اشاره کنم که قلم شاعر، هر چه در ماجرا پیش رفته، گرم‌تر و تیزتر و پرقدتر شده و در توصیف دقیق و جزئی صحنه‌ها و قرار دادن خواننده در تماشای نزدیک صحنه، بسیار موفق عمل کرده است، و از نظر زیبایی‌شناسی، و فاصله‌گذاری راوی با آدم‌ها و ماجراهای داستان، صحنه‌های قابل توجهی آفریده است.

و از این منظر، منبعی غنی و گنجینه‌ای قابل اعتنا برای نویسندگان و تهیه‌کننده‌های فیلم‌ها و داستان‌های تاریخی است، منبعی که می‌تواند راهنمای خوبی در آرایش صحنه و لباس و پوشش و ظاهر قهرمانان روایت باشد:

برانگیخت از خیل عثمانیان	زبیر بن اسود چو شیر ژیان
نشسته به رخشی ز خیل تمیم	گران همچو کوه و سبک چون نسیم
به کف تیغ خون‌ریز و گریزی به دوش	ز جولان درآمد چو دریا به جوش
به فولاد تن را نموده نهان	به جز چشم از وی نگشتی عیان...

(همان، ص ۱۸۹)

با این همه، گاهی تخیل و خیال‌پروری و آشنایی او با فلسفه، تصویرسازی‌های او را دچار مینیاتوری‌کاری‌های - شاید غیر لازم - اما قابل توجه می‌کند:

ز تیغ و سپر در غبار جدال	برآمد ز یک برج، بدر و هلال
شبی بود چون بخت دشمن سیاه	که گم گشتی از دیده راه نگاه
ز ظلمت بگشتی چو گم‌گشته‌گان	کواکب سراسیمه در آسمان
شد از جوش پرواز باز خدنگ	به مرغ اجل راه پرواز تنگ
اجل گشت ساقی و شد باده خون	می آشام شد تیغ زنگارگون
به دامان کوه، آب شمشیر تیز	بشد شعله‌ور ز آتش رستخیز
به میدان، نهال سنان کاشتند	از او میوه مرگ برداشتند

ز اعجاز شمشیر خصم آزمای هیولی ز صورت نمودی جدا
 ز ارواح از گرز پرداخت گرد عیان کرد از اجسام اجزاء فرد
 ز بس موج خون بر زمین شد محیط گذشتی نم آن ز ارض بسیط

تصویرها و ترکیب‌پردازی‌هایی چنین در سرتاسر کتاب فراوان به چشم می‌خورد و خواننده به راحتی می‌تواند با اندکی دقت، جابه‌جا در فواصل ماجراها، به تعبیراتی از این دست دست یابد.

اما از نظر نویسندگی، مسئله دیگری که باید یادآوری شود، حضور راوی نه تنها در صحنه روایت، بلکه در صحنه قضاوت است. او راوی قصه نیست، داستان‌پردازی نمی‌کند، صحنه‌هایی را باز می‌آفریند که با ایمان و اعتقادات قلبی او رابطه‌ای گرم و پویا و مستقیم دارد، آدم‌های قصه او با همه وجودشان برای او ملموس‌اند و واقعی. به این ترتیب به خود حق می‌دهد که در نابودی و هلاکت شخصیت‌های بد قصه، به وجد بیاید و آن را به بانگ بلند اعلام کند:

تو را مطرب از ما دلت شاد باد که از مرگ دشمن دلم گشت شاد
 نوانی چو ناسخ به ذکر جلی به آهنگ مدح علی ولی

(همان، ص ۱۱۷)

۳. آغاز فراز

یکی دیگر از ویژگی‌های روایی متن حاضر، استمداد ناظم از شخصیت و بهتر بگویم نیروی پنهان است. این عقیده که شاعران سخن‌گویی ناپیدا دارند که شعر را به آنها الهام می‌کند و بر زبانشان جاری می‌سازد، سخنی است آشکار که ردپای آن از ایلید تا شاهنامه و حتی تغزل و اشعار عاشقانه، به چشم می‌خورد، اما چیزی که در کتاب حاضر آن را به یک ویژگی تبدیل می‌کند، حضور پر رنگ این نیروی حامی است که اکثراً با عنوان ساقی از آن یاد شده است، و بدون استثنا با هر فرازی، شاعر در یکی دو بیت با مکالمه‌ای

سرشار از نیاز با او به ناز و نیاز پرداخته است. بعد از توحیدیه آغاز، بلافاصله در صفحه سوم کتاب، این مکالمه و مددجویی و راز و نیاز آغاز می‌شود:

بده ساقی آن آب آتش مزاج که ز امراض جهلم نماید علاج
از آن می دل ناسخ ار وا شود زیانش به توحید گویا شود

(همان، ص ۶)

... بده ساقی آن می که روز قیام شراب شفاعت بریزم به جام
چو ناسخ لبش باده پیما شود زیانش به مدح علی وا شود

(همان، ص ۱۳)

... بزن مطرب! آهنگ داوود دم که بزداید از سینه زنگار غم
که ناسخ کند جان فدای علی گشاید زبان در شنای علی

(همان، ص ۱۵)

... الهی به ناسخ تو توفیق ده به جام دلش می ز تحقیق ده
از او عفو کن گرچه نادان بود ز لطف طلبکار عرفان بود

(همان، ص ۳۷)

... بیا مطرب آهنگ کن ساز عود که غم می‌برد از دل آواز عود
که ناسخ نماید ز روی نیاز بد مدح علی پرده نظم ساز

(همان، ص ۲۰۱)

... بده ساقی آن آتش آلوده آب که افشرداند از گل آفتاب
که ناسخ ز پیری چو گردد جوان به مدح علی سازدش تر زبان

(همان، ص ۲۱۰)

... بیا ساقی از باده‌ام مست کن به جامی دل ناسخ از دست کن

برآرد چو سرمست گردد ز می ز هر بند مدح شه دین چو نی
(همان، ص ۲۲۲)

... بده ساقی آن آب یاقوت رنگ به ناسخ که از غم دلش گشت تنگ
چو دل را ز مدح علی وا کند به آل پیمبر تسو لا کند
(همان، ص ۲۷۵)

همچنانکه در مثالهای بالا - که بدون هیچگونه دقت و تأمل انتخاب شده‌اند - به چشم می‌خورد، راوی شاید تا پایان کتاب، بیش از صد بار، این الهه الهام کننده و یاری‌رسان را گاهی با عنوان الهی و ربی و گاهی با عنوان مطرب و بیشتر با عنوان ساقی ندا می‌دهد و همچنانکه در ابیات ملاحظه می‌شود، گاهی این کلمات و نامها، استعاره‌هایی می‌شوند از معانی ظریف و بلند عرفانی، و گاهی از آنها جز ظاهر و سطح ملموس معنا، مرادی دیگر به سختی استنباط می‌شود. آنچه مهم است، تلاش شاعر در اینکه این ندا و مناجات به تکرار نرسد شگفت‌آفرین و قابل تحسین است.

۴. صبح و عصر

یکی دیگر از مواردی که باید از آن یاد کرد، توصیف مکرر صبح و عصر، روز و شب، طلوع و غروب در سرتاسر این حماسه نامه حجیم است. راوی به اقتضای سخن و پیش آمدن وقایع - که همه آنها در ظرف زمان و مکان اتفاق می‌افتد - مرتب به صبح و عصر و شب و روز می‌رسد. و برای ادامه سخن، مجبور از گزارش کوتاه حداقل در یک بیت یا دو و سه بیت از آغاز و پایان زمان می‌شود. اما همچنانکه در خطاب او به ساقی ملاحظه شد، با وسواس رشک برانگیز، در طول کتاب، در تلاش خستگی‌ناپذیر سعی کرده است هر بار که از زمان یاد می‌کند - چه صبح و چه غروب - تعبیری تازه و تصویر و منظری تازه از آن ارائه دهد. برای مثال به جابه‌جا شدن شب و روز در ابیات زیر دقت کنیم:

چو برداشت گردون ز سر تاج مهر سیه‌پوش گردید نیلی سپهر

فرو مرد آتش، به جا ماند دود بپوشید گردون لباس کبود...
 ... چو شب منطفی گشت از شمع مهر چراغ کواکب ز بزم سپهر
 شد افراخته رایت صبحگاه ز تن کند گردون لباس سیاه...

این امر در نگاه اول ساده می‌نماید، اما وقتی به این بیان‌دیشیم که شاید بیش از صد بار سخن از زمان می‌رود و هر بار تعبیری تازه آفریده می‌شود، اهمیت آن به عنوان یک تلاش ویژگی‌ساز نمایان می‌شود، من به خاطر اطالۀ کلام از ردیف کردن ابیاتی که در متن به فراوانی یافت می‌شوند خودداری می‌کنم، اما با اجازه خوانندگان، ناچار به یکی دو مورد اشاره می‌کنم:

به مغرب شه خاور آمد فرود شد آتش خموش و به جا ماند دود

* * *

چو بنشست با چتر زر شاه روم در ایوان این قصر فیروه بوم

* * *

چو این خازن نه سرای سه‌پنج برآورد رخشنده گوهر ز گنج

* * *

چو بنشست سلطان زنگی به تخت ز ظلمت بپوشید آفاق رخت

* * *

چو خاموش شد مشعل شاه روم عیان گشت قندیل‌های نجوم

* * *

چو شب زاغ مشکین بگسترد بال به سیمرغ خورشید آمد زوال...

و زیباتر آنجاست که گاهی تصویرهایی که از زمان، شب و روز، خورشید و ستارگان می‌دهد، هماهنگ با ماجرای است که در حال وقوع است، مثلاً اگر سخن از قلعه است و گشودن آن، توصیف زمان هماهنگ با موضوع اینگونه رقم می‌خورد:

دگر روز کین ترک گلگون سوار برون تاخت از حصن نیلی حصار
 گشودند از نوبه روی جهان در صبح بر قلعه آسمان...
 و باز در جایی دیگر به هنگام سخن از جنگ در قلعه، صبح را اینگونه توصیف
 می‌کند:

دگر کسوتوال سپهر کبود در قلعه صبحدم را گشود
 که مثالهایی از این دست، در سرتاسر صفحات فراوان یافت می‌شود.

۵. زبان شاعر

از آنجا که شاعر در عصر صفوی زندگی می‌کند، و عصر صفوی نقطه التقای اوج زبان عراقی و آغاز زبان هندی شعر فارسی است، بی‌شک زبان شاعر، زبان نرم و پرداخته و صیقل خورده سبک عراقی است، همراه با تکبیت‌هایی بندرت در سبک و سیاق هندی. زبان کتاب حاضر، با زبان رسمی ادبی معاصر، فاصله چندانی ندارد. شاعر در آن بدون استثنا از همه صنعت‌های بلاغی بنا به اقتضای سخن سود می‌جوید، و همچنانکه در مثال‌های گذشته مشاهده می‌شود، گاهی بازی با کلمات نیز در شعر او اتفاق می‌افتد:

ز بس پا که از خصم دون شد جدا نماند از برای اجل جای پا
 (همان، ص ۱۳۸)

و گاهی نیز از صنعت گفتگو و به اصطلاح گفتم‌گفتاهای شعر فارسی، استفاده تمام می‌برد برای مثال آنجا که امام، شخصی به نام طرّماح را به رسالت به شام می‌فرستد و بین معاویه و او، بحثی تمام شکل می‌گیرد، شاعر فرصتی می‌یابد این دیدار را از لحظه ورود او به شام تا دیدار معاویه، به مدد همین تکنیک سؤال و جواب پیش ببرد:

بگفتش ابوالاعور ای هوشمند! چه داری خبر ز آسمان بلند؟
 بگفتا خبرها همه جان‌ستان که نازل شود بر شما ز آسمان

خدا از سما، موت اندر هوا	امیر همه مؤمنان در قفا
بپرسید اینجا چرا آمدی؟	به این بارگاه از کجا آمدی؟
بگفتا ز نزد تقی نقی	امین زکی و ولی رضی
بگفتش: که را خواهی ای پاکدین!	بگفتا چه شد آن دنی لعین
که گوید به دعوی امیر شماس	امارت ولی از منافق خطاست

(همان، ص ۲۴۷)

اینگونه شاعر در چهار صفحه، دیدار و بحث او را با معاویه با استفاده از این قالب بیانی به شعر می‌کشد، البته روانی و شیرینی صفحات ناسخ هیچوقت به پای گفتگویی که نظامی بین فرهاد و خسرو، در داستان خسرو و شیرین برقرار می‌کند، نمی‌رسد، اما تلاش شاعر در ایجاد تنوع راه‌ها و شیوه‌های سخن خالی از ارج نیست.

از دیگر ویژگی‌های زبانی شاعر، عربی‌دانی اوست، همان‌طور که در زندگی‌نامه‌اش خواهیم دید او تحصیل‌کرده حوزه‌های علمیه زمانش است و بالطبع از قدرت فهم عربی برای درک حدیث و تفسیر قرآن برخوردار است، و از همین رو، به‌طور مرتب، در لابلای سخن از ابیات عربی، و اشاره‌های قرآنی و گاه کلماتی از یک حدیث غافل نمی‌ماند:

سلام علی خاتم الانبیا	سلام علی سید الاصفیا
نبی الوری، سید المرسلین	امام الهدی، افضل العالمین...

(همان، ص ۸)

و از آنجا که ابیات او مشحون از صدها نام عربی و کلماتی از حدیث و آیه قرآنی است، گاهی وزن عروض بیت ظاهراً به هم می‌خورد و خواندن آن سخت می‌شود، اما خواننده آشنا، با دستکاری در خواندن و کم و زیاد کردن موسیقی واژگان به روانی و سلامت وزن دست می‌یابد. فیش‌هایی که از آیات و احادیث و لغات نادر و بویژه نام‌های جغرافیایی مکان‌ها دارم، بسیار زیاد است و بیان و توضیح آنها، نیاز به دامنه‌ای

بسیار بیش از آنچه لازم است دارد، بدین خاطر از خواننده ارجمند پوزش می‌طلبم و سخن از آنها را به مجال و مقالی بهتر، موکول می‌کنم.

اما قبل از اینکه به بحث بعدی بپردازم، اجازه می‌خواهم به بهانه زبان، به یکی از جنبه‌های زبانی این اثر حجیم و سترگ در نوع خود را، که متأسفانه می‌توان گفت نه تنها به تأثیر کتاب کمک نکرده است، بلکه از قدرت آن کاسته است، اشاره‌ای بکنم.

واضح است که از همان آغاز تاریخ اسلام، اشتقاق تسنن و تشیع در دل جهان اسلام شکل می‌گیرد. و بنا بر گزارش تاریخ، از همان آغاز، قدرت و حکومت در دست تسنن قرار دارد و تشیع به عنوان یک مذهب معترض همراه با امامت در جستجوی عدالت در اقلیت باقی می‌ماند، و همیشه از جانب خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس و بعدها، با کمک سلسله‌های دست‌نشانده آنان چون غزنویان و... سرکوب می‌شود. جمله محمود غزنوی که انگشت بدر کرده و در جهان دنبال قرمطی می‌گردد، شهره خاص و عام است، و گلایه‌های عطار از تعصب‌های بی‌مورد و شیعه‌پزی و شیعه‌خوری در ایام قحطی خراسان آن روز، بر کسی پوشیده نیست.

فشار چندین قرن تقیه و سخن در لفافه و کنایه گفتن و تحمل زور و ستم قدرت‌های حاکم، ناگهان در عصر صفوی، با به قدرت رسیدن صوفیان شیعه مذهب صفوی، شکسته و باعث می‌شود که این فتنه‌فشرده لجام گسیخته به یک رهایی و پرده‌دری غیر قابل کنترل برسد. شاعر کتاب دلیل‌الجنان، در عصر صفوی می‌زید، بی‌شک با اعتقادات مذهبی درونی همراه با مشوق‌های سیاسی بیرونی، توان آن را دارد که انرژی زبانی خود را در مسیری خلاف سلامت روانی و زبانی جامعه قرار بدهد.

متأسفانه چنین چیزی برای شاعر شیعی مؤمن رها شده از استبداد قرن‌ها حکومت مخالف، احساس آزادی و حمایت از حکومت موافق، اتفاق می‌افتد و باعث می‌شود زبان او در سخن از مخالفان سیاسی امام، به بی‌پروایی برسد و فراوان از خط‌های قرمز ادب عبور بکند.

او در نگاهی اینچنین به شخصیت‌های مقابل حضرت امام، چنان هیجانی و احساساتی عمل می‌کند که حتی آنها را از زبان موافقان و دوستان خودشان هم به دشنام و پلیدی یاد می‌کند.

بُسر آرطات از سرداران معاویه است که بعد از شهادت امام و پیروزی کامل معاویه به شبه جزیره عرب، خطاب به مردم مکه می‌گوید:

که باید به امر اطاعت کنید زنازاده را جمله بیعت کنید

این دشنام آنچنان در طول کتاب تکرار می‌شود که از معنی حقیقی خود خارج شده و به یک اسم خاص برای معاویه تبدیل می‌شود.

تعبیرهایی از اینگونه ما را بر آن داشته است تا آنجا که می‌شود و به وزن و خوانش و فهم ابیات لطمه وارد نیاید، از خود نام حقیقی به جای صفات استفاده کنیم.

اینجاست که بزرگی حکیم طوس، چون تندیس با شکوه و تیغی بلند، در میان گویندگان و سرایندگان، خودنمایی می‌کند. مردی که حتی از نگاه تحقیرآلود به مخالفان قهرمانش پرهیز می‌کند، و با توصیف و ترسیم صحنه و ارائه داستان، قضاوت را درباره آنها به خواننده خود می‌سپارد. و همین ویژگی باعث آفرینش شخصیت‌های پیچیده‌ای چون پیران، زال، افراسیاب، کیخسرو، کاووس، سیاوش و... می‌شود.

همچنین برای حل این ادبیات سخن، تلاش کردیم از حقی که عنوان «برگزیده بودن» برای ما ایجاد می‌کند، به طور طبیعی و قانونی درگزینش ابیات بدون مشکل، استفاده لازم کرده باشیم.

ع مراجع

و اما مسئله مهم دیگری که باید بحث شود، مراجع و اسناد کتاب است. اولین اسناد تاریخی قابل توجه در بیتی چنین اتفاق می‌افتد:

به تاریخ طبری روایت کند ز ابن عمر این حکایت کند
(همان، ص ۳۷)

در جایی، روایتی از امام موسی کاظم (ع) می آورد. در جایی دیگر روایتی از
خیرالوصیین امام علی (ع) می آورد.
در بیتی از تاریخ اعثم یاد می کند:

مخالف ز اخطب روایت کند به تاریخ اعثم حکایت کند
در ابیاتی، حدیثی را به روایت زرارة از امام باقر (ع) می آورد. در ابیاتی دیگر، به نقل
از صحیح بخاری، حدیثی از پیامبر می آورد. در دیگر جا دوباره از صحیح بخاری نقل قول
می کند. در بیتی می گوید:

رواة ثقات صحیح البیان چنین نقل کردند این داستان
و به نقل از اصبع بن نباته به شرح ماجرا می پردازد.
از امام جعفر (ع) نیز روایت می آورد. در بیتی می آورد:

به اخبار بودم شبی احتیاج چنین دیدم از نسخه احتجاج
از کتاب مناقب به نقل از سلیمان که او هم از اخطب روایت کرده است، حدیث هایی را
درباره ولایت امام علی (ع) می آورد.
در بیتی می خوانیم: روایت چنین کرد از بوبصیر...
در بیت دیگر می خوانیم:

ورامینی از جمله شیعیان روایت نموده ز اهل بیان
باز می گوید:

شنیدم که مردی ز اهل وفاق روایت نموده است از بوسحاق
دوباره می آورد:

روایت نماید امینی بصیر
 که او نقل می‌کرد گاه کلام
 هم از عبد الرحمن ابن کثیر
 که می‌گفت صادق علیه السلام
 باز می‌گوید:

بدیدم به تاریخ ابن هشام
 که بودش قباد بن بهرام نام...
 باز می‌سراید:

روایت نموده است حافظ رجب
 ز ارباب تحصیل علم و ادب
 باز می‌گوید:

چنین بیهقی بسته در نظم خویش
 ولی آنچه منظوم شد در بیان
 که بود از (...) کفر کیش...
 ز اخبار و تاریخ گردد عیان...
 در بیتی دیگر می‌سراید:

حبیب ابن ثابت از راویان
 که گوید ابونوح از حمیری
 روایت نماید ز اهل بیان
 که بودم به صفین به رزم‌آوری...

در مثال‌هایی که گذشت، به هر حال، نامی، اسمی، عنوانی، و گاهی سند تاریخی شناخته شده‌ای ارائه می‌شود، و ابیات فراوان دیگری هست که در آنها سخن به مأخذی کاملاً مجهول با یک کلمه و یا اسم عامی، اسناد داده می‌شود. برای مثال می‌توان به ابیاتی از این دست اشاره کرد:

فصاحت بیان، راویان سیّ
 چنین داده از رزم صفین خبر
 (همان، ص ۳۸۸)

بدایع بیان معانی سرشت
 چنین در بیان معانی نوشت
 (همان، ص ۳۶۸)

حکیم سخندان حکمت نشان
 چنین نقل کرده‌ست این داستان
 (همان، ص ۲۸۸)

- در اخبار کردند اهل تمیز روایت ز بوبکر عبدالعزیز
(همان، ص ۲۴۶)
- چنین زد سخندان زرین قلم به لوح بیان داستان را رقم
(همان، ص ۲۲۵)
- بیان کرده راوی ز اهل خبر یکی را به عبدالله بن عمر
(همان، ص ۲۱۷)

و تصریحی که خود نویسنده در پایان کتاب می آورد:

- به صد رنج اخبار را گشته ام ز معروف و مجهول نگذشته ام
به تحقیق نام نبرد آوران بدیدم بسی نسخه و داستان
حکایات و اخبار را در حساب رقم خامه ام کرده از صد کتاب
گرفتم ز هر خرمنی خوشه ای ببستم ز هر سفره ای توشه ای

با توجه به ابیاتی از این دست که:

- چنین است آیین چرخ کبود که هرکس هر آن چیز کشت آن درود
که سخن مشهور حافظ: «هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت» را به یاد می آورد. و
بیت دیگری مانند این:

- کسی پای را چون به بالا نهاد به ناچار از آن پایه باید فتاد
که آن شعر مشهور مولانا:

- نردبان زندگی ما و منی است عاقبت این نردبام افتادنی است

و...» به خاطر می آورد و اشارت صریح ناظم به بوستان سعدی:

- ریاکار را نیست جز کفر کیش که گفته است سعدی به بوستان خویش
«کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گزاری دراز»

و در جایی دیگر به نقل از سعدی می‌سراید: «چنین کرده دانا مثل آشکار»:

«سرچشمه شاید گرفتن به بیل چو پر شد نشاید گذاشتن به پیل...»

به نظر می‌رسد همچنانکه عیسای شربت‌دار، ویراستار کتاب تصریح کرده است، ناظم که خود در زبان عربی و فارسی و علوم منقول و معقول استاد زمانه خود بوده است با دسترسی عجیبی که به منابع و مآخذ زمان خود داشته است و خود نیز در پایان کتاب به آن تصریح می‌کند، از هر منبعی، چه تاریخی، چه ادبی و چه دینی و... استفاده کرده است. در پایان باید بگویم که در میان منابع او نام تاریخ کامل ابن اثیر، تاریخ عبدالله بن سمان، تاریخ ابن یمان، تاریخ اهل یمن، تاریخ خراسان، جلاء العیون، اخبار عبدالکریم، کنوز الیقین، تاریخ ابن هشام و بحار الانوار و نهج البلاغه نیز به چشم می‌خورد.

۷. خود شاعر

به نظر می‌رسد وقت آن رسیده است که از خود شاعر سخن گفته باشیم، هر چند همه سخنانی که درباره اثر تاکنون گفته شده است، در واقع معرف صاحب اثر است، اما اگر بخواهیم به طور مستقیم از سراینده این حماسه بزرگ دینی سخن بگوییم، باید گفت که برای اولین بار از او در تذکره نصرآبادی سخن رفته است.

ناسخ تخلص، از طبقه اتراک است؛ اما خود را از نسبت ایشان خلاص کرده در سلک طلبه علوم دینی منسلک است. و نهایت صلاح و سداد دارد، چنانچه سنتی کم از او فوت می‌شود، حقا که ملکی است در لباس بشر، طبعش در ترتیب نظم، لطیف است. و قصاید در مدح حضرات ائمه معصومین - علیهم السلام - دارد.

آنگاه نصرآبادی از غزل‌های او چند بیت مثال می‌آورد. خالی از حسن نیست اگر یکی دو بیت آن نقل شود:

- فیضی نبردی از اثر اشک و آه حیف عبرت نیافت چشم دلت از نگاه حیف
مردان حق ز افسر شاهی گذشته‌اند از سرگذشته‌ای تو ز بهر کلاه حیف...

- متصل دوستی اهل هوس داشته‌ای روی دل در همه جا با همه کس داشته‌ای
عاقبت گشته غبار دلت از دم سردی هر که را آینه سان پیش نفس داشته‌ای^۱...

معلوم می‌شود شاعر ما غزلسرای خوبی هم بوده است. اما مولانا عباس چه کسی بوده است؟ تذکره نصرآبادی اطلاعاتی بیش از این نمی‌دهد، برعکس، شاید خداوند نظر عنایتی به این عاشق مولا داشته و نمی‌خواسته در غبار زمان، گمنام فراموش شود. آنچنانکه از مقدمه کتاب برمی‌آید، ظاهراً بعد از مرگ او، شاعری به نام محمد و مشهور به عیسی شربت‌دار که در زمان شاه سلطان حسین صفوی می‌زیسته است، از طرف شاه، یا فردی به نام محمد ابراهیم آقا یوزباشی و یا هر دو، با توجه به این بیت که می‌گوید:

به فرمان آن هر دو روشن روان نوشتم گذشتم بدین داستان

(همان، ص ۲۹)

مأمور می‌شود این کتاب را به اصطلاح امروز، بازنگری و ویرایش کند. چند صفحه‌ای که از قلم عیسی شربت‌دار در ابتدای کتاب می‌آید، نشان می‌دهد شاعری قوی و پخته و سخن‌دان و نکته‌پرداز است. عیسی شربت‌دار، نخست به معرفی مولانا عباسی می‌پردازد. او می‌گوید مولانا عباس ترک که از قبایل قاجار است، از آن جهت به «ناسخ» مشهور شده است که به خاطر علم و فهم و استادی‌اش، نسخ‌کننده اباطیل بوده است. ناسخ به معنای نسخ‌کننده و از بین برنده، برای او که با شمشیر قلم از حق دفاع می‌کرده و بر باطل می‌تاخته، لقب شده بود. او در فقه و تفسیر و طب و نجوم و علوم معقول و منقول زمان خود استاد بوده است. با همه شهرت استادی و دانشمندی‌اش، مردی بوده ساده‌پوش که در عین فقر و قناعت روزگار می‌گذرانده است:

همی گفت شکر غنی کردگار نکردی چو نی ناله از روزگار
کند بوج مغز از جهان شکوه سر کسی ناله نشنیده از نیشکر

۱. تذکره نصرآبادی، ج ۱، ص ۲۷۲.

در ادامه، ویراستار برای اثبات سخنانش، به نقل یکی دو خاطره از مولانا عباس می‌پردازد. یکی از آنها، مناظرهٔ مولانا عباس ناسخ با مولانا امین محمد وقاری^۱ در باب رزق و روزی است. خاطره از این قرار است که محمد وقاری، روزی، مهمان عباس ناسخ بوده است، در حالی که در سفرهٔ عباس ناسخ جز دو قرص نان چیزی نبوده است. عباس ناسخ را آرزوی انگور بر دل و زبان می‌رود، محمد وقاری او را نصیحت می‌کند که در طلب رزق از شهرت و علمش سود جوید، و این قدر در کنج فقر و قناعت فرو نرود. مولانا او را به راز فقر و علو همت و دامن نیالودن به خواش و تمنا و رضایت به رزق محتومی که از جانب خداوند است، دعوت می‌کند. در همین حین، در زده می‌شود و ناگهان دهقانی با سبدي انگور بر چهارچوب در ظاهر می‌شود.

خواننده، خود داستان را با قلم شیوای شربت‌دار خواهد خواند، و حمایت جهان معنی از عباس ناسخ را در همین داستان و خاطرهٔ دیگر که امام رضا (ع) جواب نامهٔ او را می‌دهد و پولی را می‌فرستد تا او خانه‌ای بخرد، خواهد دید.

پس معلوم می‌شود شاعر کتاب حاضر، نه تنها در علوم نظری، بلکه در سیرهٔ عملی تقوا و عرفان و بندگی حضرت حق، به درجاتی نایل شده بود.

شاعری چنین با اعتقادی نیک و یقینی بیش، که در سرا و ضرا شاد و خرسند و در برابر حادثات مقاوم بود، برای نوشتن همین نامه با خلوت‌گزینی و تلاشی بی‌وقفه، که حتی گاهی پول خریدن کاغذ و گاهی چراغی اضافه برای اتاق مهمان هم نداشته است، به سرایش ادامه می‌دهد.

قابل توجه است که او حتی در شب مرگ زنش، بر بالین همسر بیمار، در حدود سیصد بیت می‌سراید، در حالی که نمی‌دانسته است به همسر برسد یا از بچه‌هایش تیمارداری کند یا به کتاب بپردازد. اینچنین بنا به تصریح عیسای شربت‌دار او با قد خمیده و موی سفید کتاب را به پایان می‌رساند و در قرب هفتاد سال بدرد حیات می‌گوید:

۱. محمد امین بن عبدالفتاح وقاری یزدی (درگذشته ۱۰۸۳ ق) صاحب گلدستهٔ اندیشه.

چنین زیست تا قرب هفتاد سال که بُد مرجع اهل فضل و کمال
(همان، ص ۲۲)

خود عباس ناسخ در تمثیل ابجدی اینگونه از تاریخ یاد کرده است:
چو پرداختم زین خجسته بیان رقم گشت نامش دلیل الجنان
به تساریخ آن هاتف آواز داد بگو: [منبع فیض اهل و داد]
(همان، ص ۲۰)

که [منبع فیض اهل و داد] در حساب ابجدی، می شود هزار و صد و سه - ۱۱۰۳ -
اما محمد، مشهور به عیسای شربت دار، چه کسی می تواند باشد و تاریخ دقیق
بازنویسی این متن در چه زمانی می توانست اتفاق بیافتد؟
بدیهی است پاسخ به این سؤال، تتبعات تاریخی دقیقی را می طلبد، اما خوشبختانه
آقای جواد جعفریان، تاریخ پژوه و تاریخ نویس خوش قریحه معاصر، در مقاله ای با عنوان
«رساله در شناخت نفس» از شخصی به نام ابراهیم بن محمد شربت دار اصفهانی (م بعد
از ۱۱۳۵) یاد می کند و در توضیحاتش درباره نویسنده رساله مذکور که شهرت شاعری
نیز داشت می نویسد:

نام وی در آغاز و انتهای برخی از رسائل وی، به تفاریق، ابراهیم بن محمد، ابن
محمد، ابراهیم، و محمد ابراهیم آمده است. علی القاعده و براساس نسخه کتابت شده
در زمان خودش، باید ابراهیم بن محمد شربت دار اصفهانی باشد. این درحالی است که
محمد ابراهیم شربت دار نیز در برخی از رسائل آمده است.^۱

اگر عنوان آخری را که آقای جعفریان از آن یاد می کند، یعنی محمد ابراهیم شربت دار
را بپذیریم، می توان گفت این شخص می تواند همین محمد مشهور به عیسای شربت دار،
ویرایشگر کتاب حاضر باشد. چرا که نویسنده و شاعری که آقای جعفریان از او نقل

۱. پیام بهارستان، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۹۰، ص ۵۲۲.

می‌کند، در آخر دوره صفوی می‌زیسته است و کتاب حاضر نیز - به تصریح شربت‌دار در مقدمه‌اش - به خواست سلطان حسین صفوی و تشویق ابراهیم‌بیک یوزباشی که او نیز از سردسته‌های غلامان درگاه، سلطان حسین صفوی بوده^۱، ویرایش شده است. البته در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، جلد سی و هشتم، شماره ۱۴۱۹، ص ۲۵۹، ابیاتی از شاعری به نام محمد قاسم شربت‌دار که در سده ۱۲ (؟) می‌زیسته، نقل شده است.

در هر صورت، با توجه به آغاز و پایان حکومت سلطان حسین صفوی (۱۱۰۵-۱۱۳۵ق) و پایان کتابتی که از قول خود شاعر به عنوان ماده تاریخ ذکر می‌شود، می‌توان گفت که حماسه منظوم حاضر در اوایل سده ۱۲ق ابداع شده و در سالهای ربع اول همان سده هم، به ویرایش رسیده است که در هنگام بازنویسی اثر، عباس ناسخ، به عنوان شاعر این اثر منظوم، دار فانی را وداع گفته بوده است.

۸ نسخه‌ها

سخن آخر درباره نسخه‌ها را اجازه بدهید با استناد به فهرست کتابهای خطی کتابخانه‌هایی آغاز کنیم که این اثر را در زمره آثار گران‌بهای خود معرفی می‌کنند.

۱. نسخه خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، شماره ۱۵۸۸۴.

آقای حافظیان درباره این نسخه نوشته است:

دلیل الجنان و رکن الایمان فی وقایع الجمل و الصفین و النهروان از عباس ناسخ ترک (قرن ۱۱ هـ) مثنوی مفصلی است در بیش از بیست و پنج هزار بیت که در آن داستان جنگ جمل و صفین و نهروان را به نظم کشیده و شمه‌ای از فضایل و مناقب امیرالمؤمنین امام علی (ع) را گزارش کرده است. تاریخ ختم منظومه جمله [منبع

۱. دستور شهریاران: محمد ابراهیم ابن زین العابدین نصیری، به کوشش محمد نادر نصیری مقدم، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۳، ص ۲۷۱.

فیض اهل و داد] شده است. و نسخه دیگری از آن در کتابخانه آیت الله مرعشی در قم ش ۱۰۰۵۸ نگهدای می شود.^۱

ایشان در توصیفات ظاهر نسخه می نویسد که نسخه با خط نسخ زیبا، بوسیله کاتبی به نام مهدی بن ضیاء الدین طباطبایی در محرم ۱۰۲۸ ق، به فرمان آقا ابراهیم آقا یوزباشی، نوشته شده است. صفحات نسخه با جدول چهار ستونی، محرر به زر، مشکی، شنگرف و لاجورد تهیه شده است. صفحه آغاز با سرلوحه مذهب و عناوین شنگرف، رکابه نویسی شده است.

بدرستی باید گفت نسخه کتابخانه مجلس با خطی خوانا، صفحاتی سالم به دور از گزند روزگار به دست ما رسیده است. بی شک در بعضی صفحات، پاشیدگی جوهر، و خوردگی ورق ملاحظه می شود، اما این موارد به نسبت کل کتاب، بسیار کم و قابل اغماض است. در این نسخه، داستان و نظم کتاب از اول تا آخر کتاب، یعنی در کل بیست و پنج هزار بیت، بدرستی حفظ شده است.

۲. نسخه خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، شماره ۱۰۰۵۸.

استاد سید احمد حسینی اشکوری درباره این نسخه می نویسد:

دلیل الجنان و رکن الایمان (۱ پ - ۲۲۱ ر) از ملا عباس ترک متخلص به ناسخ منظومه ای است در بیش از بیست و پنج هزار بیت، در داستان جنگ جمل و صفین و نهروان و بعضی از فضایل و مناقب حضرت امیرالمؤمنین - علیه السلام - که به سال ۱۱۰۳ موافق جمله [منبع فیضی اهل و داد] به نظم کشیده شده است.^۲

این معرفی با آوردن دو بیت از آغاز و پایان کتاب به پایان می رسد. اما بدرستی باید گفت نسخه مربوط به کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، مغشوش است.

۱. فهرست نسخه های خطی مجلس شورای اسلامی، ج ۴۴، ص ۱۱۵.

۲. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیت الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۴۳.

این نسخه از بحث توحید، ناگهان به جریان کشته شدن خلیفه سوم می‌پردازد، به گونه‌ای که گم شدن و پاره شدن نظم و سیاق سخن، شدت مشهود است. و به این ترتیب آنچنانکه خواننده خواهد دید، ابیات مربوط به نعت پیامبر (ص)، معراج، اتحاد نور پیامبر (ص) و امیرالمؤمنین علی (ع)، استغاثه به آستان حضرت علی (ع)، بحثی در سبب نظم کتاب، و صفحات مربوط به احوالات عباس ناسخ و مناظره محمد و قاری و مولانا عباس ناسخ و... در این نسخه وجود ندارند.

همچنانکه در متن کتاب، با ارجاع به نسخه مرعشی نشان داده‌ام، بسیاری از ابیات بیانگر آن هستند که صحیح و اصلاح شده آن به متن نسخه مجلس راه یافته است. به عنوان مثال در نسخه مرعشی می‌خوانیم:

«معویه در شام شاهی کند که در شام دعوی شاهی کند»

همین بیت در ص ۷۵ کتاب حاضر، در متن نسخه مجلس، اینگونه آمده است:

«معاویه در شام شاهی کند در اسلام و ایمان تباهی کند»

به نظر می‌رسد بیت نسخه مجلس، اصلاح شده بیت نسخه مرعشی است، چرا که در همان نسخه مرعشی، بر روی همان بیت غلط خط کشیده شده است، و در کنار آن خط گاه در بالا و گاه در پایین، و گاه در حاشیه صفحه، شکل اصلاح شده آن - که در نسخه مجلس در متن نوشته شده است - به چشم می‌خورد.

از اینگونه ابیات که گاهی در کنار آن و یا در حاشیه بیت‌هایی اضافه شده، و گاهی با خط کشیدن بر روی بیت، یا کلمه‌ای از آن حذف یا عوض شده است، فراوان در نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی دیده می‌شود. علاوه بر آن، و افتادگی‌های بسیار در روایت داستان، نسخه کتابخانه آیت‌الله مرعشی را نسخه‌ای مغشوش و غیر قابل استفاده کرده است.

از خداوند متعال خواستارم تا توفیق چاپ دیگری از این کتاب را با پیدایش نسخه‌هایی دیگر، و تحقیق و تفحص دقیق‌تر در تاریخ و اسناد آن به این کمترین عنایت

فرماید، تا بتوانم گامی هر چند کوچک در خدمت به ادبیات دینی ایران عزیز اسلامی، و علاقه‌مندان به مولا و ادب فارسی، برداشته باشم، به امید آن روز با دعای مولا و عنایت حضرت حق.

اما کاری که در این برگزیده انجام گرفته است:

قبل از هر چیز همچنانکه در مقدمه «دلیل الجنان» گفته‌ام، ناظم و شاعر محترم با توجه به فرهنگ حاکم در دوره صفوی، در بیان از آدم‌های شامی روایت تا آنجا که توانسته است، صفت را جانشین اسم ساخته است، تا با تعریفی غیر ادبی، معنایی دشنام‌گونه به روح و روان و شخصیت آنان نسبت دهد. اینجانب برای اینکه روایت با فرهنگ امروز که به یاری خداوند و به برکت انقلاب اسلامی فرهنگ وحدت، گریز از تفرقه و روشنگرانه است مطابقت داشته باشد، تا آنجایی که آوردن اصل نام به وزن شعر آسیب نمی‌رساند، تلاش کرده‌ام اصل نام را جانشین صفت بکنم و برای اینکه تحریفی در اصل بیت‌ها صورت نگیرد. همین تغییر اندک را نیز در تمام متن، در داخل کروشه [] قرار داده‌ام.

روایت‌های سخیف و به دور از منطق را از کل اثر کنار گذاشته‌ام. توصیف‌های تکراری شاعر محترم از جنگ‌ها را که باعث اطناب و ملال می‌شد، در حدی که به سیر روایت آسیب نرسد، حذف کرده‌ام از آوردن آغازهای تکراری و کلیشه‌ای فصل‌ها و فразهای سخن که معمولاً با یاری خواستن از ساقی شکل می‌گرفت، برای هر چه خلاصه کردن متن، خودداری کرده‌ام.

ناظم و شاعر محترم در طول اثر ماجراهایی را در نقاط مختلف ایران و... که ربطی به جنگ‌های امام ندارد با طول و تفصیل می‌آورد و همچنین با دقت و وسواس فراوان تلاش در شرح و تعریف همه قهرمانان، شهیدان و کشته‌گان جنگ‌ها را دارد که اینجانب برای پرهیز از اطناب بسیاری از آن صفحات را در متن کتاب حاضر نیاورده‌ام.

واقعیت این است که بنده همچون تدوینگر یک فیلم سینمایی، در جهت ارائه متنی بودم که خواننده امروز بتواند آن را با حوصله و علاقه دنبال کند به این ترتیب، همه

صحنه‌هایی را که از نظر بنده می‌توانست به حوصله و علاقه خواننده امروز لطمه بزند، و او را از ادامه خواندن کتاب منصرف کند، تا آنجاییکه به اصل جریان روایت صدمه‌ای وارد نشود، کنار گذاشته‌ام؛ حتی در جهت امروزی کردن کتاب، بسیاری از عنوان‌ها را با نثری ساده بازنویسی کرده‌ام. البته گاهی اصل عنوان را با همان نثر قدیم کتاب عیناً آورده‌ام، تا خواننده متوجه فضای اصلی نیز باشد.

بدون شک همه این تلاش‌ها با این نیت انجام گرفته است که این کتاب از حجم هزار و سیصد صفحه‌ای به کتابی که در دستان شماست تقلیل یابد تا از انزوای کتابخانه‌ها خارج شود و در معرض خوانش جوانان و اهل کتاب قرار بگیرد. به امید رضای خداوند و سالار بندگان علی بن ابیطالب.

در خاتمه لازم می‌دانم از همه عواملی که مرا در این امر یاری کردند تا گام کوچکی در معرفی مولای عاشقان علی بن ابیطالب بردارم، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم.

یا حق

صابر امامی

زمستان ۱۳۹۲